

دین‌شناسی تطبیقی گرچه به‌عنوان یک رشته آکادمیک و رسمی، بیش از یک قرن قدمت ندارد، اما به‌صورت غیرکلاسیک از قدیم‌الایام در حوزه‌های اعتقادی و فقهی و... وجود داشته است. مناظرات کلامی و یا کتاب‌هایی که تحت عنوان «فقه مقارن» نوشته شده است، مانند **خلاف** شیخ طوسی و **مختلف علماء حلی** و... در قرون گذشته شاهد بر این مدعاست. در دین‌شناسی تطبیقی می‌توان تمامیت دو یا چند دین را در تمامی بخش‌ها مورد بحث تطبیقی قرار داد و نیز می‌توان به‌صورت موضوعی، تنها یک مسئله را بررسیید. آنچه در این مقاله بررسی می‌شود، داستان خلقت آدم و حوا در دو دین ابراهیمی؛ یعنی اسلام و یهودیت است. منبع بررسی ما کتاب مقدس این دو آیین خواهد بود. یادآوری این نکته ضروری است که داستان خلقت در کتاب مقدس یهودیت، تنها در سفر تکوین تورات آمده است. در صورتی که نیاز به توضیحی باشد، به سایر کتاب‌های یهودی مراجعه خواهد شد، اما تأکید اصلی بر عهد عتیق خواهد بود. در اسلام نیز آیات شریفه در سور متعدد قرآن کریم، محور بحث است، گرچه برای برخی توضیحات و مباحث، سراغ تفاسیر و سایر منابع خواهیم رفت.

خلقت آدم

داستان خلقت آدم در قرآن کریم در سور متعددی بیان شده است. این داستان را می‌توان در چندین محور مورد بحث قرار داد. در ذیل آنها را بررسی می‌کنیم:

پیش از خلقت آدم

در برخی از آیات، پیش از خلقت آدم، سخن از گفت‌وگوی خداوند با فرشتگان به میان آمده است. در این آیات، خداوند از اراده و تصمیم خود برای خلقت انسان سخن به میان آورده است. از جمله آیه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۳۰)؛ خداوند به فرشتگان می‌گوید من می‌خواهم در زمین جانشینی بگمارم اما فرشتگان می‌گویند آیا کسی را که در زمین فساد می‌کند و خون‌ریزی می‌کند در زمین قرار می‌دهی، ما خود تو را حمد و تقدیس می‌کنیم، خداوند می‌فرماید من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. در برخی روایات (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۷) آمده که پیش از انسان، اجنه‌ای که در زمین بودند، فساد و خون‌ریزی کردند و ملائکه آنها را مشاهده کرده بودند. از این‌رو، به خداوند گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می‌دهی که فساد و خون‌ریزی کند. این از باب

بررسی تطبیقی خلقت آدم و حوا از منظر قرآن و عهد عتیق

sajed1362@yahoo.com

امیر خواص/ استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۵ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۳

چکیده

داستان خلقت آدم و حوا به‌عنوان سرآغاز خلقت انسان در کتاب آسمانی قرآن و نیز در عهد عتیق بیان شده است. با توجه به اینکه دو دین ابراهیمی اسلام و یهودیت ریشه در وحی الهی دارند، نباید تفاوتی میان روایت این دو کتاب از داستان خلقت آدم و حوا وجود داشته باشد، اما با بررسی حکایت این دو کتاب از داستان مزبور، اختلاف بسیاری را شاهدیم که نشان از راه یافتن دست تحریف در عهد عتیق دارد؛ چراکه دلایل متقنی وجود دارد که قرآن کریم از گزند تحریف مصون مانده است، اما در مورد عهد عتیق چنین نیست. گرچه یهودیان ارتدوکس معتقد به عدم تحریف کتاب خود هستند، اما شواهد بسیاری از جمله در خود این داستان، خلاف آن را نشان می‌دهد. البته مشترکات متعددی نیز در روایت هر دو کتاب از این داستان یافت می‌شود.

کلیدواژه‌ها: خلقت، آدم و حوا، قرآن، عهد عتیق.

تشبیه انسان به اجنه بوده است. خدای متعال در آیه دیگری می‌فرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص: ۷۱-۷۲): من بشری را از گل خلق می‌کنم، پس هنگامی که او را درست و موزون کردم و در او از روح خود دمیدم، برای او سجده کنید. آیه دیگری نیز شبیه همین آیه است، با این تفاوت که می‌گوید: بشری را از گل خشک از گل سرشته می‌آفرینم: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۸-۲۹). بنابراین، خداوند اراده می‌کند که اولین انسان یعنی آدم را خلق کند. این امر در ابتدا با مخالفت و پرسش فرشتگان مواجه می‌شود، گویی نسل بعدی آدم را می‌دیدند که اقدام به خون‌ریزی و فساد در زمین می‌کند، اما خداوند در وجود انسان چیزی را می‌دید که فرشتگان آن را نمی‌دیدند. از این رو، می‌فرماید: پس از اینکه من آدم را خلق کردم و از روح خود در او دمیدم، بر او سجده کنید.

پس از خلقت

خداوند پس از خلق آدم، تمام اسماء را به او می‌آموزد. سپس از ملائکه می‌خواهد که از آن اسماء خبر دهند، اما آنها اظهار ناتوانی می‌کنند و خداوند به آدم می‌گوید: از این اسماء به فرشتگان خبر بدهد. پس از این کار، خداوند می‌فرماید: آیا من به شما نگفتم که از غیب آسمان‌ها و زمین آگاهم و آنچه را شما اظهار و یا کتمان می‌کنید، می‌دانم (بقره: ۳۱-۳۳). در برخی تفاسیر آمده است اسماء انبیا و ائمه علیهم‌السلام در میان این اسماء بوده است و ملائکه ملاحظه کردند که این افراد از خودشان برتر هستند. از این رو، گفتند که ما علم به اینها نداریم (همان، ج ۱، ص ۱۶۴). علامه طباطبائی می‌فرماید: از سیاق آیه استفاده می‌شود که همه این اسماء موجودات زنده، باشعور و عالم هستند؛ چون از ضمیر «هم» برای اشاره به اسماء استفاده شده است، نه ضمیر «ها»، که به موجودات غیرذی‌شعور اشاره دارد. پس مراد خود اسماء نیست، بلکه مراد ذوات هستند. از حیث اتصاف به کمالاتی که ظهور این ذوات هستند (طباطبائی، ۱۳۷۱، ص ۲۹). شاهد دیگر اینکه خداوند فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ...» که کلمه «هؤلاء» اشاره به ذوات دارد.

انسان و مرادفات آن در قرآن

در قرآن کریم از انسان با الفاظ متعددی یاد شده است: انسان (عصر: ۲؛ عادیات: ۲)، بشر (فصلت: ۶؛ شعرا: ۱۵۴)، ناس (اسرا: ۶۰)، أناس (بقره: ۶۰)، انس (انعام: ۱۱۲)، انسی (مریم: ۲۶)، أناسی (فرقان: ۴۲) و بنی‌آدم (یس: ۶۰).

اما واژه «آدم» اسم خاص است و اختصاص به پدر انسان‌ها و اولین انسان دارد. ممکن است هریک از این واژه‌ها با یکدیگر تفاوت‌هایی داشته باشند اما همگی بر موجودی مشخص دلالت دارند.

آفرینش انسان

درباره آفرینش انسان آیات متعددی وجود دارد که هریک تعبیری دارد. البته این تعبیرها قابل جمع هستند. برخی از آیات می‌گویند: خدا انسان را از عدم و هیچ آفرید مانند: «أَوَلَمْ يَذْكُرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» (مریم: ۶۷) این آیه درباره همه انسان‌هاست و می‌گوید: همه انسان‌ها از عدم خلق شده‌اند که در اصطلاح کلامی از آن تعبیر به «خلق از عدم» می‌شود. به تعبیر فلسفی، وجودش ابداعی است. آیات دیگری نیز این معنا را می‌رسانند مانند: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا» (انسان: ۱) و آیه‌ای که خطاب به حضرت زکریا است، هنگامی که او از بشارت به فرزنددار شدن خود تعجب نمود و خداوند فرمود: «وَقَدْ خَلَقْتكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» (مریم: ۹). اما در آیات دیگری می‌گوید: انسان از خاک و آب آفریده شده است. پس ماده اولیه داشته و خلق او از عدم نبوده است مانند: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ» (حج: ۵)، یا آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» (فرقان: ۵۴). در جمع این دو دسته آیات می‌توان گفت: بدن انسان از خاک و آب یا گل آفریده شده است، اما باید چیزی به آن افزوده شود تا انسان به وجود آید، آن چیز در خود ماده نبوده است و آن صورت انسانی یا نفس انسانی یا روح است (مصباح، ۱۳۶۸، ص ۳۳۱). در آیات دیگری هم می‌گوید: انسان از آب جهنده (طارق: ۶۵) یا از نطفه (نحل: ۴) آفریده شده است. همه این آیات قابل جمع هستند؛ زیرا بجز حضرت آدم سایر انسان‌ها از نطفه آفریده شده‌اند و نطفه آب است، همچنین نطفه آب جهنده است. نطفه از مواد غذایی ساخته شده است. این مواد نیز از مواد گیاهی و حیوانی ساخته شده است که همگی ریشه در خاک و زمین داشته و از خاک تغذیه کرده‌اند. پس صحیح است که گفته شود: انسان‌ها از خاک آفریده شده‌اند؛ با این تفاوت که آدم بدون واسطه از خاک آفریده شده و سایر انسان‌ها با واسطه از خاک هستند، ولی مستقیماً از نطفه و آب آفریده شده‌اند.

خلقت حوا

از ظاهر برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که حوا از آدم خلق شده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...» (نساء: ۱)؛ ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو مردان و زنان

بسیاری پراکنده کرد پروا دارید... در آیه دیگری، به جای واژه «خلق» از «جعل» استفاده شده است، «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا...» (اعراف: ۱۸۹)؛ اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدن آرام گیرد... درباره اینکه مراد از خلقت «حوا» از نفس واحد یعنی از آدم چیست، بحث‌های متعددی از سوی مفسران مطرح شده است. مرحوم طبرسی می‌گوید: «خلق منها زوجها»؛ یعنی حوا را از ضلعی از اضلاع آدم آفرید (طبرسی، ۱۳۶۷، ج ۱ ص ۲۳۳). اما علامه طباطبائی این تفسیر را رد کرده و می‌گوید: برخی این تفسیر را به تبع برخی از اخبار مطرح کرده‌اند، اما این قول صحیحی نیست. ایشان معتقد است: مراد از این عبارت، این است که حوا هم‌نوع با آدم است و مماثلت در وجود دارند. مانند آیات دیگری که به همه مردان خطاب می‌کند و می‌گوید: خداوند از نفوس شما برایتان همسرانی آفرید: مانند «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ...» (روم: ۲۱) (طباطبائی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۳۶)؛ یعنی همسران شما از جنس خود شما و انسان هستند.

خلق حوا از دنده حضرت آدم، یک اندیشه تحریف‌شده یهودی است که ریشه در عهد عتیق دارد. همان‌گونه که مرحوم علامه فرمودند، با مراجعه به آیات مشابه این آیه، مشخص می‌شود مراد آیه این است که همسر آدم از جنس بشر آفریده شده است. مانند آیه ۲۱ روم که گذشت و مانند «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» (نحل: ۷۲). آیه می‌گوید: خداوند همسران شما را از جنس شما قرار داد. نمی‌توان گفت: مراد آیه این است که همسران ما را از بدن ما آفریده است. از این رو، در آیه اول سوره نساء نیز مراد از ضمیر «منها» که به نفس واحد یعنی آدم برمی‌گردد، خلقت حوا از جنس آدم است، نه از بدن آدم (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ج ۳ ص ۲۴۷-۲۴۶).

روح آدم

در آیات متعددی بیان شده که خداوند پس از خلقت بدن انسان، که شامل آفرینش از نطفه، علقه، مضغه، عظام و لحم می‌شود، از روح خود در او دمید و او یک انسان کامل شد. مراد از این روح چیست و انتساب آن به خدا به چه معناست؟ نفخ روح در مجموع آیات قرآن کریم، در پنج مورد به کار رفته است؛ دو مورد مختص به حضرت آدم و یک مورد عام است. گرچه می‌تواند مربوط به حضرت آدم باشد و دو مورد نیز مربوط به حضرت مریم است (مصباح، ۱۳۳۸، ص ۳۴۹). آیه عام این آیه است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ

وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...» (سجده: ۹۷). ممکن است ضمیر «سواه» به نوع انسان برگردد و ممکن است به «بدا خلق الانسان» که مربوط به حضرت آدم است. دو آیه نیز مربوط به حضرت آدم است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْتُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹-۲۸) و آیه «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص: ۷۲-۷۱) چون سخن از سجده است، پس مراد از بشر در این دو آیه حضرت آدم است. دو آیه، نیز سخن از نفخ روح در مریم است: «وَأَلْتَمِسْ أَرْضًا مِّنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص: ۷۲-۷۱) و آیه «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۹۱) و آیه «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا» (تحریم: ۱۲). این نفخ روح موجب پیدایش حضرت عیسی علیه السلام شد؛ زیرا مریم از قبل نیز زنده بود و یک انسان کامل بود، بخصوص در آیه دوم که ضمیر «فیه» آمده که مذكر است و به مریم بر نمی‌گردد (همان ص ۳۵۰).

کلمه «روح» در قرآن در مورد موجود هم‌سنگ با ملائکه نیز به کار رفته است مانند «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ» (قدر: ۴). بحث از روح در قرآن، خود بحث مستقلی را می‌طلبد. اما مراد از این روحی که در انسان دمیده می‌شود، موجود دارای حیات و باشعوری است که مخلوق خداوند است.

اما مراد از انتساب روح به خداوند، در عباراتی مانند «من روحی» یا «من روحنا» از باب تشریف است و شرافت روح را می‌رساند، نه اینکه روح جزئی از خدا باشد که در انسان دمیده می‌شود؛ زیرا در جای خود با برهان ثابت شده است که خدا مرکب نیست؛ زیرا ترکیب سر از نیاز درمی‌آورد که از ویژگی‌های مخلوقات یعنی ممکنات است. بنابراین، خدا بسیط است و جزء ندارد. روح موجودی غیرمادی است؛ چون خداوند پس از اینکه مرحله خلقت بدن انسان از نطفه تا لحم را بیان می‌کند، می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (مومنون: ۱۴). پس روشن می‌شود که نفخ روح از قبیل فعل و انفعالات طبیعی نیست، بلکه چیز دیگر و خلقت دیگری است و این شاهد آن است که روح از سنخ موجودات مادی نیست (مصباح، ۱۳۳۸، ص ۳۵۸-۳۵۹).

فرمان به سجده بر آدم

براساس آیات قرآن کریم، پس از خلقت آدم و دمیدن روح الهی در او، خداوند به ملائکه فرمان می‌دهد که بر آدم سجده کنند و همه ملائکه بر آدم سجده می‌کنند، تنها ابلیس از سجده کردن خودداری می‌کند،

آیات قرآن این کار او را استکبارورزی می‌دانند، از این رو، جزء کافران می‌شود (بقره: ۳۴). خدای متعال از شیطان می‌پرسد: هنگامی که تو را امر به سجده کردم، چه چیزی تو را از سجده بر آدم منع کرد، او در پاسخ می‌گوید: من از او بهترم، چون مرا از آتش و او را از گل آفریدی. خداوند او را از آن مقام بیرون می‌راند و او را از خوارشدگان می‌داند؛ چراکه او را نرسد که در برابر فرمان الهی تکبر ورزد (اعراف: ۱۲-۱۳). علامه طباطبائی، به نکته لطیفی درباره آیه ۳۳ سوره بقره اشاره کرده و می‌فرماید: در آخر آیه که خداوند به ملائکه می‌گوید آنچه را شما آشکار یا پنهان می‌کنید، من می‌دانم. در آیه بعد، منظور از آنچه کتمان می‌کردند، معلوم می‌شود که همان «کفر ابلیس» بوده است که با خودداری از سجده، این تکبر و کفر او آشکار شد (طباطبائی، بی تا، ص ۳۱). زیرا در آیه ۳۴، تعبیر فعل ماضی بعید یعنی عبارت «کان من الکافرین» به کار رفته است. یعنی پیش از امر به سجده نیز ابلیس از کافران بوده است، وگرنه اگر کفر ابلیس مربوط به مرحله سجده بود، مناسب بود که آیه بدون «کان» می‌آمد. پس کفر او مربوط به پیش از خلقت انسان و مربوط به خلافت انسان بر روی زمین بوده که خداوند پیش از خلقت آدم آن را به ملائکه اعلام کرده بود (همان، ۱۳۷۱، ص ۲۴۳). از این رو، تعبیر «کان من الکافرین» در آیه ۳۴ با تعبیر «کنتم تکتمون» که در آیه قبل است، هماهنگ می‌شود و هر دو تعبیر، ماضی بعید است. اما پرسشی در اینجا مطرح می‌شود مبنی بر اینکه، مراد از «کان من الکافرین» ابلیس است، اما چرا در آیه پیشین تعبیر جمع به کار رفته و کتمان به همه ملائکه نسبت داده شده و گفته شده است: «کنتم تکتمون»؟ پاسخ این است که چون ابلیس سرکشی خود را ابراز نکرده بود و متمایز نشده بود، نسبت دادن امر مختص یک فرد، به جمع، در حالی که آن فرد متمایز نیست، از نظر عرف امر رایجی است. البته از برخی روایات به دست می‌آید که علاوه بر ابلیس، که تصمیم داشت اگر امر به اطاعت شود، عصیان کند، ملائکه نیز در نفس خود امری را مکتوم کرده بودند. آن امر این بود که گمان می‌کردند که خداوند مخلوقی را که اشرف و اعلی از آنها باشد، خلق نخواهد کرد (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۷۵، ح ۱۲).

تخلف آدم و حوا از فرمان الهی

در آیات قرآن بیان شده است که خداوند آدم و حوا را در جنت (باغ خاصی) سکنا داد و آنها را از خوردن درخت خاصی برحذر داشت، اما آنها فریب شیطان را خوردند و از آنجا بیرون رانده شده و هبوط کردند. «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ

فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرًّا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ» (بقره: ۳۵-۳۶)؛ به آدم گفتیم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود. پس شیطان هر دوی آنها را بلغزانید و از آنچه در آن بودند، ایشان را به در آورد و فرمودیم: فرود آید شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی برخوردار می‌شوید خواهد بود.

در برخی از آیات، سخن از فریب دادن آدم و حوا توسط شیطان به میان آمده است. مانند آیه ۳۶ بقره، که تعبیر «فازلهما الشیطان» دارد. آیه ۲۰ سوره اعراف، که تعبیر «فوسوس لهما» دارد. در هر دو ضمیر تثنیه به کار رفته است. اما در برخی از آیات نیز سخن از فریب آدم است که به تبع فریب آدم، حوا نیز از درخت ممنوعه می‌خورد: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى * فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا...» (طه: ۱۲۱-۱۲۰)، ضمیر در «الیه» به قرینه آیات قبل، به آدم برمی‌گردد. اما واژه «اکلا»، تثنیه است و به آدم و حوا بازمی‌گردد.

اما موضوع فریب شیطان در برخی از آیات، این گونه بیان شده که شیطان به آدم گفت: آیا می‌خواهی تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راهنمایی کنم (طه: ۱۲۰). در برخی از آیات، بیانی نزدیک به آیه قبلی دارد و می‌گوید: شیطان به آدم و حوا گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز برای آنکه مبادا شما دو فرشته شوید یا از زمره جاودانان گردید» (اعراف: ۲۰). در هر دو آیه، سخن از جاودانگی است. در آیه دوم که، سخن از فرشته شدن به میان آمده است، خود می‌تواند یکی از مصادیق جاودانگی باشد؛ زیرا فرشتگان موجوداتی مجرد و جاودانه‌اند تا هنگام قیامت.

درخت ممنوعه

در آیات شریفه، سخنی از اینکه درخت ممنوعه چه بوده، در میان نیست. البته در برخی از روایات بیان شده که آن درخت، درخت سیب بوده و در برخی هم آمده که آن درخت، همچون سایر درختان بهشت، همه نوع میوه دربرداشته است. در برخی دیگر هم آمده که درخت علم محمد و آل محمد بوده است (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۷۸-۷۹). به هر حال، این امر الهی برای امتحان فرمانبرداری آدم و حوا بوده است و از خود قرآن کریم بر نمی‌آید که آن درخت چه بوده است. اما ثمره خوردن از آن درخت باز شدن چشم آدم و حوا و ظهور قبایح ایشان بوده است. علامه طباطبائی در این باره می‌گوید: ممکن است مراد از بوته گندم، بر فرض که آن شجره ممنوعه گندم بوده باشد، با عنایت به وابستگی زندگی انسان

به آن، تمثیل زندگی دنیایی برای آدم بوده باشد و قضیه ظهور قبايح و پوشاندن آن نیز مؤید این نکته است، والله العالم (طباطبائی، بی تا، ص ۳۵).

با توجه به اینکه خداوند علم تمام اسماء را به آدم آموخت و با توجه به آیات دیگری که دائماً تشویق به علم آموزی می کند، بعید است که آن درخت، درخت علم و معرفت بوده باشد.

نتیجه نافرمانی آدم و حوا

از آیات قرآن برمی آید که در اثر عصبان آدم و حوا، عیوب آنها برایشان ظاهر گشت و با برگ های درختان خود را پوشانیدند. خداوند آنها را از آن باغ اخراج کرد و در زمین ساکن نمود (بقره: ۳۶؛ اعراف: ۲۴؛ طه: ۱۲۳)، گرچه آن دو پشیمان شدند و خداوند با یاد دادن کلماتی به آنها توبه آنها را پذیرفت (بقره: ۳۷). در آیات شریفه، تعبیر به «اخراج از باغ» و «هبوط» شده است: «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (بقره: ۳۶). از این آیات فهمیده می شود که هبوط از آسمان به زمین بوده است. چون هبوط به سقوط از بالا به پایین می گویند. بنابراین معلوم می شود که مراد از جنت، بهشت است، نه صرف یک باغ بر روی زمین. از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز استفاده می شود که اخراج از بهشت مطرح بوده است: «ثم بسط الله سبحانه له في توبته و لقاء كلمة ربه و وعده المراد الی جنته و اهبطه الی دار البلیه و تناسل الذریه...»؛ سپس خداوند توبه خویش را بر وی گستراند و کلمه رحمت خویش را بر وی القا نمود و بازگشت به بهشت را به او وعده فرمود، سپس او را به منزل گاه بلایا و تولید نسل فرود آورد (نهج البلاغه، خ ۱). از عبارت امام علیه السلام، که فرموده «خداوند بازگشت به بهشت را وعده فرمود»، معلوم می شود که اخراج آدم و حوا از بهشت بوده است (طباطبائی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۲).

خلقت آدم و حوا در عهد عتیق

داستان خلقت آدم و حوا و حوادث مربوط به این داستان در قرآن کریم از گستردگی و تنوع بیانی زیادی برخوردار است، اما این گستردگی و تنوع را در عهد عتیق مشاهده نمی شود. اما نکات مشترک و افتراقاتی بین این دو متن وجود دارد. پس از بررسی این داستان در عهد عتیق، این نکات را بررسی خواهیم کرد.

از عهد عتیق برمی آید که خداوند در شش روز زمین و آسمان را آفرید، در روز هفتم استراحت کرد (سفر پیدایش، ۲: ۲). آن گاه خداوند تصمیم گرفت که آدم و حوا را بیافریند. در این هنگام، در زمین

هیچ گونه گیاهی وجود نداشت؛ زیرا خداوند بر زمین باران نبارانده بود و آدمی در زمین نبود که کار زمین را انجام دهد و زمین توسط مه سیراب می شد (همان، ۲: ۶-۴).

خلقت آدم

«خداوند از خاک زمین آدم را بسرشت و در بینی او روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد» (همان، ۲: ۷). درباره خلقت آدم در عهد عتیق، همین مقدار بیان شده است و تنوع بیانی که درباره خلقت آدم در قرآن وجود دارد، به چشم نمی خورد. در ادامه، می گوید: خداوند باغی در عدن در طرف مشرق غرس نمود و آدم را در آنجا مستقر ساخت و انواع درختان خوش نما و خوش خوراک را از زمین رویاند تا آدم از آن بهره مند شود (همان، ۲: ۹-۸). از این بیان عهد عتیق، استفاده می شود باغی که آدم در آن ساکن شد، در زمین بوده است و ارتباطی به بهشت ندارد. در ادامه، نیز می گوید: خداوند نهی از باغ عدن بیرون آورد تا باغ را سیراب کند. این نهر در باغ به چهار شعبه تقسیم شد که نام آنها عبارتند از: نهر «فیشون»، که زمین حویله را سیراب می کند. دوم نهر «جیحون»، که زمین کوش را سیراب می کند. نهر سوم «حدقل» است که در سمت شرقی آشور جاری است و نهر چهارم «فرات» نام دارد (سفر پیدایش: ۲: ۱۰-۱۴).

درخت ممنوعه

به گفته عهد عتیق، خداوند در میان این باغ دو درخت قرار می دهد. یکی «درخت حیات» و دیگری «درخت معرفت نیک و بد» (همان، ۲: ۹). از نظر عهد عتیق، خداوند با دو هدف آدم را در باغ عدن مستقر کرد: یکی برای اینکه کارهای آن باغ را انجام دهد و دوم اینکه، از آن محافظت نماید. در ضمن به او گفت: از همه درختان باغ بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد نخور؛ زیرا اگر از آن بخوری خواهی مرد (همان، ۲: ۱۷-۱۵).

در ادامه داستان خلقت آدم، عهد عتیق می گوید: خداوند مشاهده کرد که آدم تنهاست. تصمیم گرفت برای او معاونی خلق کند. از این رو، همه حیوانات و پرندها را نزد آدم آورد تا برای آنها نام انتخاب کند. اما با این کار برای آدم معاونی یافت نشد (همان، ۲: ۲۰-۱۸).

خلقت حوا

خداوند پس از اینکه ملاحظه کرد که حیوانات برای آدم معاون و همدم نیستند، تصمیم گرفت حوا

را به‌عنوان همسر برای آدم بیافریند، از این‌رو، خوابی گران بر آدم مستولی کرد و آدم به خواب رفت. خداوند متعال یکی از دنده‌های آدم را از بدن او برگرفت و در جای آن گوشت پر کرد و از آن دنده آدم، زنی بساخت و او را نزد آدم آورد. آدم متوجه شد که خداوند آن زن را از دنده او آفریده است. گفت: این استخوانی از استخوان‌های من و گوشتی از گوشت من است. به آنها «نساء» گفته می‌شود؛ چون از انسان گرفته شده است و آدم و حوا، هر دو برهنه بودند و هیچ خجالت نمی‌کشیدند (همان، ۲: ۲۵-۲۱).

بنابراین، از عهد عتیق به‌دست می‌آید که حوا از بخشی از بدن آدم آفریده شده است و همین اندیشه به عالم اسلام راه یافته است. برخی از مفسران مانند مرحوم طبرسی به این روایت تمایل پیدا کرده‌اند، درحالی‌که از آیات قرآن چنین مطلبی برداشت نمی‌شود.

نافرمانی آدم و حوا

از عهد عتیق چنین استفاده شد که خداوند تنها به آدم دستور داد که از درخت معرفت نیک و بد نخورد. این منع پیش از خلقت حوا بوده است. فریب آدم و حوا، از حوا شروع می‌شود و مار به‌عنوان هوشیارترین حیوان، به گفته عهد عتیق، به فریب حوا دست می‌یازد و به حوا می‌گوید: علت اینکه خدا به شما گفته از آن درخت باغ نخورید، این نیست که شما می‌میرید، بلکه خدا می‌داند که اگر از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد (همان، ۳: ۵-۱). حوا تحت تأثیر وسوسه مار قرار می‌گیرد و ملاحظه می‌کند آن درخت خوش‌منظر و خوش‌خوراک است و موجب دانش‌افزایی است. از این‌رو، تصمیم می‌گیرد از آن درخت بخورد و به آدم نیز از میوه آن درخت بدهد. این کار را انجام می‌دهد و با خوردن از میوه آن درخت، چشمان هر دو باز می‌شود و می‌فهمند که عریان هستند. از این‌رو، با برگ‌های انجیر برای خود ستر عورت درست می‌کنند (همان، ۳: ۷-۶).

بیشتر تعبیر عهد عتیق درباره خداوند، تعبیر محسوس و مادی است. از این‌رو، در ادامه داستان می‌گوید: خداوند در باغ می‌خرامید و آدم و حوا خود را از او پنهان کردند و خداوند به آنها گفت: کجا هستی؟ و آدم گفت: چون صدای تو را شنیدم ترسان شدم؛ چون که عریان هستم؛ خداوند گفت: از کجا فهمیدی که عریان هستی، آیا از درخت ممنوعه خوردی؟ آدم گفت: این زن، که او را قرین من ساختم، مرا فریب داد. خداوند زن را بازخواست کرد. او نیز پاسخ داد: مار مرا فریب داد (همان، ۳: ۱۳-۸).

براساس بیان عهد عتیق، خداوند به آدم گفته بود که اگر از این درخت بخوری، خواهی مرد. اما نه تنها چنین نشد، بلکه به گفته عهد عتیق، آنها دانا شده و عارف نیک و بد شدند. پس آیا خداوند به آدم دروغ گفته بود؟!

خداوند به مار گفت: بر اثر این فریب‌کاری، بین تو و زن و نیز ذریه او دشمنی برقرار خواهد شد و زن نیز با زحمت زایمان خواهد کرد و به آدم گفت: چون که سخن همسرت را شنیدی و از درخت ممنوعه خوردی، به سبب این کار تو، زمین ملعون گشت و در تمام ایام عمرت با رنج و زحمت خواهی خورد تا به خاک بازگردی (همان، ۱۹-۱۴) از این بیانات نیز به خوبی استفاده می‌شود که باغی که آدم و حوا در آن ساکن شدند، در زمین بوده است که خداوند به آدم می‌فرماید: با این نافرمانی تو، زمین ملعون شد.

پس از حادثه خوردن از درخت معرفت، خداوند می‌گوید: انسان مانند ما عارف نیک و بد شده است، مبدا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز بخورد و تا ابد زنده بماند. تصمیم می‌گیرد که آدم و حوا را از باغ عدن بیرون کند تا مشغول کار بر روی زمین شود و برای حفاظت از درخت «حیات»، که خوردن از آن موجب جاودانگی و بی‌مرگی است، کروبیانی را می‌گمارد تا با شمشیرهای آتشین از درخت محافظت کنند تا آدم و حوا نتوانند از آن درخت نیز بخورند و جاودانه شوند (همان، ۳۲۴-۲۲).

از این بخش عهد عتیق استفاده می‌شود که تفاوت آدم با خداوند در جاودانه شدن، تنها خوردن از یک درخت است که با خوردن از آن، این فاصله از بین می‌رود. آدم می‌تواند حیات جاوید یابد. از سوی دیگر، از درخت معرفت نیز که خورده بود و به تعبیر عهد عتیق، مثل خداوند عارف به تمام نیک و بدها شده بود؟ آیا این تنزل وجود خداوند و ضعف او نیست که هم می‌خواهد آدم نادان باشد، اما آدم از درخت معرفت خورد و دانا شد و هم نگران حیات جاودانی آدم است که مبدا با خوردن این درخت، جاودان شود. از این‌رو، او را از باغ بیرون می‌کند و نگهبانانی برای حفاظت از درخت حیات می‌گمارد که مبدا آدم در خفا به آن باغ باز آید و از درخت حیات، که ثمره اش جاودانگی است، بخورد و مانند خدا شود. این بخش نیز شاهدهی است بر اینکه عهد عتیق آن باغ را بر روی زمین می‌داند.

با مقایسه بیان قرآن و عهد عتیق، به وجوه اشتراک و امتیازاتی دست می‌یابیم که در ذیل آنها را در دو بخش جداگانه بررسی می‌کنیم:

الف. وجوه اشتراک

۱. هر دو متن بر این مطلب تأکید دارند که خدا خالق آدم است و او را پیش از حوا از خاک آفریده است.
۲. پس از خلقت جسم انسان، در او نفخ روح شده و آدم موجود زنده شده است.
۳. خلقت حوا پس از خلقت آدم صورت گرفته است، اما اینکه فاصله آن چه مدتی بوده، معلوم نیست.
۴. اخراج آدم و حوا بر اثر فریب خوردن از یک موجود بوده است.
۵. آدم و حوا بر اثر فریب، از درخت ممنوعه خوردند و از باغی که در آن مستقر بودند، اخراج شدند.
۶. در اثر نافرمانی عیوب آنها آشکار شد و خود را با برگ درختان پوشاندند.

ب. وجوه افتراق

۱. در قرآن کریم، مباحثی پیش از خلقت آدم مطرح شده است. از جمله اینکه خداوند تصمیم خود را برای خلق انسان با ملائکه در میان گذاشت و آنها اعتراض کردند و خداوند به آنها گفت: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. اما در عهد عتیق، هیچ‌گونه سخنی از تصمیم خداوند و گفت‌وگو با ملائکه و اعتراض آنها وجود ندارد.
۲. در قرآن کریم، خدای متعال هدف والایی برای خلقت آدم مطرح می‌کند که همان جانشینی و خلافت خداوند است، اما عهد عتیق هدف خلقت آدم را امری بسیار سطحی و کم‌ارزش، یعنی صرفاً استفاده از درختان باغ عدن و نگه‌داری از آنها می‌داند.
۳. در قرآن کریم، با تنوع بیانی درباره خلقت آدم مواجه هستیم که آدم از چه چیزی آفریده شده است که ظرافت‌هایی در آنها وجود دارد. اما در عهد عتیق می‌گوید: آدم از خاک زمین آفریده شد.
۴. خلقت انسان در قرآن کریم، بسیار متأخر از خلقت عالم و موجودات دیگر است. اما از عهد عتیق این‌گونه می‌توان فهمید که بلافاصله پس از خلقت عالم در شش روز و استراحت خداوند در روز هفتم، خلقت آدم صورت گرفته است.
۵. خدای متعال براساس بیان قرآن کریم، تمام اسماء را به آدم آموخت و براساس آنها، آدم از خطا و نافرمانی خود توبه کرد. اما در عهد عتیق، خداوند تعلیمی به آدم نداده، بلکه حیوانات را نزد آدم آورد تا برای آنها نامی انتخاب کند تا یکی از آنها همدم آدم شود.
۶. هدف خداوند از خلقت حوا در قرآن کریم، انتخاب همدمی برای آدم است تا در کنار او به سکونت و آرامش برسد. اما در عهد عتیق، هدف از خلقت حوا انتخاب همسر برای آدم است تا از تنهایی درآید.

۷. کیفیت خلقت حوا در قرآن کریم، بسیار متفاوت از عهد عتیق است. قرآن حوا را از جنس آدم آفریده است، اما بنابر عهد عتیق، خداوند خوابی بر آدم مستولی کرد و حوا را از دنده آدم آفرید.
۸. براساس قرآن کریم، شیطان آدم و حوا را فریب داد. اما در عهد عتیق، سخنی از شیطان در میان نیست، بلکه یک مار حوا را فریب داد و توسط حوا آدم فریب خورد. این نیز خود نشان می‌دهد که باغی که در عهد عتیق به آن اشاره شده در زمین بوده است؛ زیرا در بهشت مار وجود ندارد و جایگاه مار و سایر حیوانات نیست.
۹. در قرآن کریم، خداوند خطاب به آدم و حوا کرده و هر دو را از خوردن آن درخت منع کرده بود، اما در عهد عتیق، این منع متوجه آدم بوده است.
۱۰. درخت ممنوعه در قرآن کریم مشخص نشده، اما در عهد عتیق، آن درخت عبارت از دو درخت نیک و بد و درخت جاودانگی است.
۱۱. در قرآن کریم، خدای متعال هرگز مرتکب دروغ‌گویی به آدم و حوا نشده است، اما در عهد عتیق، بیان شده که خداوند به آدم گفت: اگر از این درخت بخوری خواهی مرد، اما آدم با خوردن از آن درخت نمرد. از عبارات عهد عتیق بر نمی‌آید که مراد مرگ معنوی باشد.
۱۲. در قرآن کریم، سخن از تعلیم تمام اسماء به آدم است. اما از عهد عتیق برمی‌آید که خداوند تمایلی ندارد که انسان آگاه و عالم شود. از این رو، به او می‌گوید: از این درخت نخور؛ زیرا خواهی مرد. بعد از خوردن از آن درخت، مشخص می‌شود که آن درخت، درخت معرفت و شناخت خوبی‌ها و بدی‌ها بوده است. پس خدا انسان را نادان می‌خواهد، نه دانا!
۱۳. محل اسکان آدم و حوا براساس تعالیم قرآن کریم در بهشت بوده است؛ زیرا پس از نافرمانی هبوط کردند و هبوط تنزل از بالا به پایین است، اما براساس عهد عتیق، آنها در باغی زمینی ساکن بوده‌اند.
۱۴. براساس تعالیم قرآن کریم، آدم و حوا پس از نافرمانی با هدایت الهی توبه کردند و مقرر شد که با تلاش و زحمت و زندگی در زمین، دوباره شایستگی بازگشت به بهشت را بازیابند. اما در عهد عتیق، هیچ سخنی از پشیمانی و توبه آدم و حوا به میان نیامده است.
۱۵. در قرآن کریم بیان شده که شیطان به آدم و حوا گفت: علت منع شما از این درخت، این است که اگر از این درخت بخورید، دو فرشته خواهید شد، یا از جاودانان خواهید شد. اما در عهد عتیق، مار به آنها گفت: اگر از این درخت بخورید، عارف نیک و بد و عالم خواهید شد.
۱۶. براساس بیان قرآن کریم، نتیجه خوردن از درخت ممنوعه، ورود در زمره ظالمین بوده است. بنابراین، می‌توان فهمید که نهی خداوند برای امتحان فرمانبرداری آنها بوده است، نه ترس خداوند

از عالم شدن آنها. اما براساس عهد عتیق، نتیجه خوردن از درخت ممنوعه مرگ آدم و حوا بوده که این نتیجه حاصل نشده است. پس، گویا خداوند درصدد فریب آدم و حوا بوده است.

۱۷. در قرآن کریم، آدم موجودی باکرامت است و شایسته خلافت الهی است. بر همین اساس، خداوند به ملائکه امر می‌کند که پس از نفخ روح در آدم بر او سجده کنند. اما در عهد عتیق، سخنی از کرامت انسان و شرافت او بر سایر موجودات و سجده بر آدم مطرح نشده است.

۱۸. در قرآن کریم، روحی که در آدم دمیده شد. منسوب به خداوند است؛ زیرا آیه می‌گوید: از روح خودم در آدم دمیدم که این نشان از مرتبه‌الاولی روح است که منسوب به خداوند است. اما در عهد عتیق می‌گوید: در بینی آدم روح حیات دمید و هیچ سخنی از انتساب روح به خداوند نیست.

نتیجه‌گیری

از داستان خلقت آدم و حوا در عهد عتیق، می‌توان نتیجه گرفت که خلقت آدم و حوا توسط خداوند صورت گرفته است، اما نکات متعددی در این داستان هست که با شأن خدای متعال، به‌عنوان کمال مطلق سازگار نیست. اینها نشان از راه یافتن دست بشر در عهد عتیق است و هیچ‌گونه ظرافت، حقایق و معارف والا در این داستان به چشم نمی‌خورد. اما قرآن کریم، با بیان داستان خلقت آدم و حوا، تنها درصدد بیان یک داستان و واقعه نیست، بلکه حقایق و اسرار متعددی را در ضمن آن تعلیم می‌دهد و بیانگر کرامت ذاتی انسان و شرافت او بر تمام موجودات است. در بیان قرآن، هیچ مطلب نازلی که ناسازگار با شأن‌الاولی ربوبی باشد، وجود ندارد.

منابع

- بحرانی، سیدهاشم، ۱۴۱۶ق، البرهان، تهران، بنیاد بعثت.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، بی‌تا، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین.
- ، ۱۳۷۱، رسالة انسان قبل الدنيا، قم، الزهراء، ☞.
- طبرسی، امین‌الدین، ۱۳۶۷، تفسیر جوامع الجامع، تصحیح ابوالقاسم گرجی، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۶۸، معارف قرآن، انسان شناسی، چ دوم، قم، در راه حق.
- مکارم‌شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۵۳، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

